

## همسانی‌های متن تاریخ بیهقی با لهجه امروز مردم غزنی

قنبرعلی تابش

استاد دانشگاه

### چکیده

در این پژوهش تلاش شده‌است همسانی‌های متن تاریخ بیهقی با لهجه امروز مردم غزنی، نشان داده‌شود. به نظر نگارنده پس‌ماندن پژوهش‌های زبانی در حوزه افغانستان، باعث ابهام و نقص جدی در پژوهش‌های حوزه زبان فارسی معاصر شده‌است که اگر پژوهشگران جوان برای رفع این کاستی‌ها کمر همّت نبندند، فهم دقیق و روشن بسیاری از متون ارزشمند کلاسیک زبان دری، دشوار خواهد بود. در این پژوهش که بسیار با شتاب تدوین شده‌است؛ تنها به نمونه‌هایی از واژه‌های اصیل موجود در متن بیهقی و لهجه امروز مردم غزنی بسنده و در مواردی تنها به ذکر یکی دو نمونه اکتفا شده‌است؛ که هرگز بسنده نیست و می‌تواند تنها، گشایش اندکی باشد برای پژوهندگان جوان‌تر. در این پژوهش به قصد تطبیق واژه‌های اصیل و کهن فارسی متن بیهقی با لهجه امروز مردم غزنی، به تعدادی از افعال اعم از مرکب و ساده، قیدها، حروف، ضمائر و کنایات پرداخته شده‌است.

**کلیدواژه‌ها:** تاریخ بیهقی، لهجه امروز غزنی، نکات دستوری.

## مقدمه

با تمام غنای بخش پژوهشی حوزه زبان و ادب فارسی در ایران کنونی هنوز در شناخت دقیق بسیاری از واژه‌ها، ضرب‌المثل‌ها، کنایات، افعال و قیود، راه درازی در پیش است. در پژوهش‌های کنونی حوزه زبان و ادب فارسی، هنوز نارسایی‌های جدی پژوهشی وجود دارد؛ که یکی از عوامل مهم آن ضعف پژوهش در قلمروهای دیگر زبان فارسی از جمله افغانستان و تاجیکستان است. تاریخ بیهقی منبع غنی برای بسی از مطالعات گسترده ادبی و زبانی، جغرافیایی به‌ویژه جغرافیای خراسان اسلامی، جامعه‌شناسی عصر غزنوی، مطالعه فرایند و فضای سیاسی عصر غزنوی، شیوه تاریخ‌نویسی و... می‌تواند باشد.

در این مقاله به وجود همسانی‌های متن تاریخ بیهقی و لهجه مردم غزنی تأکید شده‌است؛ از آنجاکه تاریخ بیهقی در محیط غزنین و دربار سلطان مسعود آفریده شده‌است؛ همچنین این پژوهش به مناسبت سال 2013 میلادی، سالی که در آن یونسکو غزنه را به عنوان پایتخت فرهنگی جهان اسلام اعلام کرده، به قلم درآمده‌است و برای ارایه در این همایش مناسب می‌نماید.

بر اهل تحقیق پوشیده نیست که بیان این همسانی‌ها بین لهجه امروز غزنی و متن تاریخ بیهقی، بدین معنا نیست که همسانی‌های شمرده شده تنها و منحصرأ در غزنی موجود می‌باشد، بلکه این همسانی‌ها در کل افغانستان، تاجیکستان و بخش‌هایی از شرق ایران کنونی، قابل تصدیق است.

واژه لهجه در لغت نامه دهخدا چنین تعریف شده‌است: «1. زبان؛ 2. طرز سخن گفتن و تلفظ؛ 3. شعبه‌ای از زبان؛ 4. تلفظ واژه‌های یک زبان به شیوه خاص یک منطقه». <sup>1</sup> معادل این واژه واژه در انگلیسی دیالکتولوژی (dialectology) است که از متفرعات موضوع زبان‌شناسی محسوب می‌شود.

المقدسی در احسن التقاسیم لهجه‌های گوناگون زبان دری را به صورت زیبایی

1. [http://www.jasjoo.com/books/wordbook/fa/87\(1392/8/7](http://www.jasjoo.com/books/wordbook/fa/87(1392/8/7) (در دسترس)

بررسی کرده‌است. او در این متن به جای لهجه از واژهٔ زبان بهره می‌جوید:

در زبان مردم بخارا تکراری وجود دارد، مگر نمی‌بینی که چگونه می‌گویند: «یکی ادرمی»، و دیدم یکی مردی و بخشیدم ادرمی و بر این قیاس کن؛ و در میان کلام خود بسیار می‌گویند: دانستی، بی‌آنکه فایده‌یی در آن باشد، جز آنکه این زبان دری است و زبان‌هایی از قبیل آن را از آن جهت دری گویند که زبانی‌ست که نامه‌های پادشاه بدان نوشته می‌شود و عریضه‌هایی که به او تقدیم می‌دارند به آن زبان است و اشتقاق آن از «در» است و آن به معنی باب است یعنی آنکه زبان دری زبانی‌ست که اهل باب (یعنی اهل درگاه پادشاه) بدان سخن می‌گویند. زبان‌های مردم این نواحی مختلف است، زبان مردم نیشابور فصیح و مفهوم است مگر آنکه اوائل کلمات را کسره می‌دهند و حرف «یا» بر آنها می‌افزایند و می‌گویند «بیگو» و «بیشو»، و سین بی‌فایده‌یی بر کلمات اضافه می‌کنند مثل بخوردستی و بگفتستی و بختتستی و مانند اینها و در آن زبان سستی و لجاجی است و زبان اهل طوس و نسا بهترست و در کلام مردم سیستان تکلف و خشونت و وجود دارد چنان که کلمات را از سینه برمی‌آورند و بلند ادا می‌کنند و لسان بُست بهترست و زبان اهالی دو مرو (یعنی مرورود و مرو شاهجان) را عیبی نیست مگر آنکه در آنها تکلف و درازکشی و کششی در اواخر کلمات است. مگر نمی‌بینی که اهل نیشابور می‌گویند «برای این» و آنان (یعنی اهل دو مرو) می‌گویند برای این «یعنی من اجل هذا» و یک حرف افزوده‌اند؛ در این تأمل کن و مانند آن بسیار خواهی یافت. و زبان مردم بلخ بهترین زبان‌هاست جز آنکه مردم آنجا را در این زبان کلمات زشتی است؛ و زبان هروی و وحشی است و آنان را می‌بینی که کلمات را بد ادا می‌کنند و تکلف و تحامل روا می‌دارند... و زبان طوس و نسا نزدیک به زبان نیشابوری است و زبان سرخس و ابیورد نزدیک به زبان مرو و زبان غرچ‌شار بین زبان هرات و مرو است و زبان گوزگانان بین زبان مروزی و بلخی است و زبان بامیان و طخارستان نزدیک به زبان بلخی است جز آنکه معلق است و زبان خوارزم قابل فهم نیست در زبان بخاریان تکراری است... و اهل سمرقند حرفی بین کاف و قاف استعمال می‌کنند و می‌گویند بگردکم و بگفتکم و مانند این و درین زبان سردی و خنکی است و زبان چاچ بهترین زبان هیطل است و مردم سغد را زبانی جداگانه است که زبان روستاهای بخارا بدان نزدیک است که خود جدا مختلف و نزد مردم آن روستاها مفهوم است و من امام جلیل محمد بن الفضل را دیدم که بیشتر بدان زبان سخن می‌گوید و از میان شهرهایی که یاد کرده‌ایم کمتر شهری است که در

روستاهای آن به‌زبان دیگر سخن نگویند. (المقدسی، ص 335)

از توضیحاتی که مقدسی دربارهٔ تفاوت‌های زبان هر منطقه ارائه می‌کند، چنین بر می‌آید که معیار در تفاوت و تعیین لهجه‌ها، چگونگی تلفظ و ادای واژه‌ها از نظر آوایی، سازه‌ای و ساختاری است. این متن می‌تواند نشانگر نمونهٔ عالی پژوهش دربارهٔ لهجه‌شناسی در متون کلاسیک فارسی محسوب شود. در دیگر متون معتبر کلاسیک زبان فارسی نیز از لهجه‌شناسی به زبان‌های گوناگون تعبیر شده‌است. (صفا، ج 1، ص 144)

منشأ تفاوت لهجه‌ها، متغیرهای گوناگونی می‌تواند باشد. از جمله جغرافیا، تجارت و اقتصاد، فرهنگ، تخصص در رشته‌ای خاص، سنت‌ها و بسی عوامل دیگر. یک واژه ممکن است در زبان واحد، تحت تأثیر لهجه‌های گوناگون، معانی متفاوتی پیدا کند. یا معنای مشخصی از آن در اذهان متبادر شود. به‌عنوان مثال کلمهٔ «صاحب» در لهجهٔ ایران امروز بیشترین مفهوم مالکیتش متداول است در حالی که در محاورات امروز مردم افغانستان مفهوم منصب و مقام، از این واژه مورد نظر است.

### واژه‌های اصیل و کهن فارسی در تاریخ بیهقی

واژه‌های مفرد

خُسْر: پدر زن

«و امیر گوزگانان خُسْر سلطان محمود،... سوی گرگان رفت.» (ج 1، ص 247)

کَرْت: بار و مرتبه

«درین راه به چند کَرْت گفت: دریغ آل برمک! سخن یحیی مرا امروز یاد می‌آید.» (ج 2، ص 647)

این واژه که در شعر مسعود سعد سلمان هم چندین کَرْت به‌کار رفته‌است و در محاورهٔ امروز مردم غزنی به فراوانی کاربرد دارد. با این تفاوت که بدون تشدید تلفظ می‌شود. از آنجاکه در بسیاری از اشعار کلاسیک فارسی این واژه با تشدید استفاده شده، من نتوانستم مطمئن شوم که این صورت مشدّد به خاطر ضرورت شعری و پر کردن وزن بوده‌است یا در قدیم این واژه مشدّد تلفظ می‌شده‌است.

همسانی‌های متن تاریخ بیهقی با لهجه امروز مردم غزنی 75

سُمج: نقب و حفره

«امیر برنشست و پیشکار رفت به نفس عزیز خویش و منجنیق‌ها بر کار کرد و سنگ روان کردند و سُمج گرفتند از زیر دو برج که برابر امیر بود و غوریان جنگی پیوستند بر برج‌ها و باره‌ها که از آن سخت‌تر نباشد.» (ج 1، ص 170)

این واژه نیز امروزه در غزنی و در کل افغانستان به صورت سُمج به ضمّ اول و دوم استعمال می‌شود.

خوازه: (به‌خا معجمه و واو معدوله یا ملفوظه) قبه‌ای را گویند که در عروسی‌ها زنند. (به نقل از دکتر فیاض)

«امیر، خواجه علی را بخواند و گفت: مثال ده تا خوازه زنند از درگاه تا در مسجد آدینه و هر تکلف که ممکن گردد، به‌جای آرند که آدینه در پیش است و ما به تن خویش به مسجد آدینه خواهیم آمد تا امیرالمؤمنین را خطبه کرده آید.» (ج 2، ص 221)

این واژه امروزه در افغانستان مورد استفاده است اما کاربست امروزی آن مخصوص عروسی‌ها نیست و چیزی شبیه داربست است. گفته می‌شود: «فلانی از سر خوازه افتاده»

موزه: کفش ساق بلند، در ایران امروز به جای موزه بیشتر از چکمه استفاده می‌شود. «سی غلام اندر آمدند و او را بگرفتند و قبا و کلاه و موزه از وی جدا کردند» (ج 1، ص 49).  
واژه موزه در ایران امروزی، به نمایشگاهی از آثار باستانی و عتیقه اطلاق می‌شود. این موزه تلفظ فرانسوی موزیم انگلیسی است که در افغانستان بیشتر متداول است. بیم آن می‌رود با استعمال واژه موزه فرانسوی در ایران معاصر، واژه موزه فارسی به‌کلی از اذهان ایرانیان پاک شده و به فراموشی سپرده شود.

زمی: تلفظی از واژه زمین است.

شراب و خواب و رباب و کباب و تره و نان هزار کاخ فزون کرد با زمی هموار

(ابوحنیفه در همان، ج 2، ص 425)

**خریطه:** این واژه در نزد مردم غزنی امروز پر کاربرد است اما در ایران امروزی «کیسه» جایش را گرفته‌است؛ درحالی‌که در گذشته بین کیسه و خریطه تفاوت وجود داشته و این تفاوت در لهجهٔ امروز غزنی هنوز باقی است.

«و از عود و مشک و کافور چند خریطه؛ و دستوری داد تا برود، رسول برفت». (ج 1، ص 40)

**شَعَب:** شور انگیختن و تهییج فتنه

«و با بانگ و شغب و خروش می‌آمدند دوان و پویان» (ج 2، ص 425)

این واژه به همین معنا در تلفظ امروز مردم غزنی مرسوم است.

**قباله:** خطّ شرعی، سند زمین که به صورت فعل مرکّب «قباله نوشتن» هم به کار می‌رود.

«قباله نبشتن مجرم املاک خود را به نام پادشاه در حضور قضات» (ج 1، ص 215)

«تا آنچه خریده آمده‌است، جمله به نام ما قباله نبشته شود و گواه گیرد بر خویشتن.» (ج 1، ص 231)

**سخت:** به معنی خیلی

«و ان شاءالله که شود سخت زود» (ج 2، ص 662)

به جای شدید بهتر است و خیلی معنی شود. این واژه به همین معنی در لهجهٔ امروز

مردم غزنی مرسوم است. می‌گویند: «سخت آدم بدی هستی یعنی خیلی آدم بدی هستی.»

**طُنَبِک:** نوعی آلت ساز

«و مرد نام گرفت و سرای پردهٔ خرد و چتر ساخت و با وی طُنَبِک می‌زدند، طبلی که مقدّمان

هندوان را رسم است.» (همان، ص 633)

این ساز، امروزه در کلّ افغانستان و غزنی به همین معنا مرسوم است.

**جَلْد:** (به فتح اوّل و سکون دوم) چست و چالاک

«... و معتمدی را از درگاه عالی فرستاده آید مردی سدید، جَلْد، سخن‌دان و سخنگوی تا به خوارزم

همسانی‌های متن تاریخ بیهقی با لهجهٔ امروز مردم غزنی 77

شود و نامه‌ها را برساند و پیغام‌ها بگزارد و احوال‌ها مقررّ خویش گرداند و بازگردد.» (همان، ص 466)

«... و مردی جلد سخن‌گوی از معتمدان خویش با او فرستاد و سخن بر آن جمله قرار دادند که چون علوی نزدیک علی تگین رسید، باید که رسول ما را بازگرداند.» (همان، ص 488)

این واژه به همین معنی امروز در کل افغانستان و شهر غزنی مرسوم است.

دیداری: خوش‌نما و خوش‌منظر

«طاهر تَبّانی که از اکابر تبانیان بود و یگانه در فضل و علم و ورع و خویشتن‌داری و با این همه قدّی و دیداری داشت سخت نیکو و خطّ و قلمش همچون رویش و کم خطّ در خراسان دیدم به نیکوئی خطّ او» (همان، ص 244)

در تداول امروز افغانستان و غزنی گفته می‌شود فلان پارچه دیداری است، یعنی مجلسی و خوش‌نماست.

پایچه: پاچه، دهانه هریک از دو بخش شلوار، مرکب از پای + چه پسوند تصغیر.

«حسنک را فرمودند که جامه بیرون کش. وی دست اندر زیر کرد و ازار بند استوار کرد و پایچه‌های ازار را بیست و جبّه و پیراهن بکشید و دور انداخت با دستار، و برهنه با ازار بایستاد و دست‌ها درهم زده، تنی چون سیم سفید و رویی چون صد هزار نگار.» (همان، ص 422)

این واژه امروزه به همین معنی در افغانستان و غزنی متداول است. در لهجهٔ جاغوری پیچه گفته می‌شود. پیچهٔ ازار، پیچهٔ تنبان.

پیشترک: اندکی پیش‌تر (جلوتر)، قید مکان، ک پسوند برای تقلیل است.

«ایتگین گفت: پیشترک روم و دست‌گرایی کنم، و برفت، و سنگ روان شد و وی خویشتن را نگاه می‌داشت، پس آواز داد که به رسولی می‌آیم، مزیند.» (همان، ص 892)

این نکته افزودنی است که این ترکیب امروزه در غزنه به صورت قید زمان هم استفاده می‌شود، یعنی به معنای لحظات پیش. می‌گویند: «شما پیشترک همین سخن را گفتید؛ دیگر تکرار نکنید.»

**زُلفین:** حلقه‌ای بوده‌است که بر چارچوب در می‌زدند و زنجیر بر آن می‌انداختند و به مجاز موی که بر گرد گوش و شقیقه باشد.

آنکه زلفین و گیسوت پیراست گرچه دینار یا درمش بهاست

(همان، ص 235)

### واژه‌های مرکب

اسم ساده، اسمی را که یک بخش دارد و نمی‌توان آن را به دو یا چند بخش معنی‌دار تقسیم کرد (مانند نام، انسان) و اسم مرکب، اسمی که از دو یا چند بخش معنی‌دار تشکیل شده‌است (مانند کتابخانه: کتاب+خانه).

**پیش خدمت:** پیش‌کار و در حضور سلطان

«سعادت بنده آن است که پیش خدمت خداوند باشد.» (همان، ص 214)

این ترکیب به همین معنی امروزه در افغانستان و استان غزنه به کار می‌رود.

**شیربچه:** استعاره از پسر شجاع و دلیر است.

«آن شیربچه ملک‌زاده‌بی سخت نیکو برآمد و بر همه آداب ملوک سوار شد و بی‌همتا آمد.» (ح

1، ص 160)

«آن شیربچه را به نان خوردن فرودآورد و بسیار بناوخت و زیادت تجمل فرمود.» (همان، ص 167)

این واژه تقریباً به همین معنی در غزنی امروزه متداول است. افزون بر این نکته که به معنی پسر تازه بالغ شجاع به کار می‌رود نه مرد شجاع. در متن بیهقی هم به همین معنی آمده‌است.

**بیگاه:** دیروقت یا وقت شام

«وقت نماز دیگر حسن منادی فرمود که دست از کشتن و گرفتن بکشید که بیگاه شد.»

(همان، ص 36)

این واژه در غزنی به زمانی بین نماز شام و غروب آفتاب اطلاق می‌شود.

**شوربا:** آبگوش

«علی امروز نزدیک بنده باشد و دیگر بندگان که با وی‌اند که بنده مثال داده‌است شوربایی



همسانی‌های متن تاریخ بیهقی با لهجهٔ امروز مردم غزنی 79

ساختن. سلطان به تازه‌رویی گفت: سخت صواب آمد، اگر چیزی حاجت باشد، خدمتکاران ما را  
بباید ساخت.» (همان، ص 49)

این واژه در افغانستان و غزنی امروز بیشتر از واژه آبگوشت به کار می‌رود.

**سیرخورده:** شکم پر و شکم انباشته

«سیرخورده گرسنه را مست و دیوانه پندارد. گناه ما راست که برین صبر می‌کنیم.» (همان، ص  
459)

این واژه امروزه در غزنی مفهوم کنایی هم دارد وقتی گفته می‌شود فلانی سیرخورده  
است یعنی اینکه او از نظر مالی وضعیتش خوب است و حال گرسنگان را خیلی  
نمی‌فهمد. نزدیک به مفهوم مایه‌دار یا بچه پول‌دار.

**تنخواه:** سرمایه، مال و متاع

«[دربارهٔ بوسعد سهل] مستوفیان شمار وی باز نگرستند، هفده‌بار هزارهزار درم بر وی حاصل  
محض بود و او را از خاص خود، هزارهزار درم تنخواه بود.» (همان، ص 180)  
تنخواه به این معنی خیلی مجمل است. در افغانستان امروز این واژه به فراوانی  
کاربرد دارد و به معنی حقوق ماهیانه و دستمزد است.

**جنگ‌جای:** میدان جنگ (اضافهٔ مقلوب)

«چون به جنگ‌جای رسیدند، بایستادند.» (همان، ص 238)

**فردا روز:** روز دیگر

«بباید رفت و از من درین باب پیغامی سخت گفت جزم و بی‌محبا به درد، تا فردا روز که این  
زشتی بیفتد و باشد که پشیمان شود، من از گردن خود بیرون کرده باشم و نتواند گفت که  
کسی نبود که زشتی این حال بگفتی.» (همان، ص 408)

این واژه به همین معنی امروز در افغانستان و استان غزنی متداول و پرکاربرد است.

**گل سوری:** گل سرخ یا گل آتشی

«فرمود تا مشربه‌های زرین و سیمین آوردند و آن را در علاقهٔ ابریشمین کشیدند و بر میان

بست چون کمری و تاجی از مورد بافته و با گل سوری بیاراسته برسر نهاد و پای کوفت و ندیمان و غلامانش پای کوفتند با گرزنها بر سر.» (همان، ص 615)

این واژه امروز در افغانستان و غزنی مرسوم است. قهّار عاصی در شعرش به همین عنوان از آن استفاده کرده‌است:

من و رفتن من و دوری خداحافظ گل سوری!

### نماز پیشین: نماز ظهر

«و خواجه بزرگ احمدحسن هر روزی به سرای خویش به‌در عبدالاعلی بار دادی و تا نماز پیشین بنشستی و کار می‌راندی.» (همان، ص 396)

این واژه به همین معنا و بیشتر از نماز ظهر در افغانستان و غزنی امروز مرسوم است و ظاهراً در متن بیهقی در همه‌جا به جای نماز ظهر، نماز پیشین استفاده شده‌است.

### نماز دیگر: نماز عصر

«چندان آلت و تجمل آوردندش اعیان امیرمسعود که سخت به نوا شد و امیر با وی خلوتی کرد که از نماز دیگر تا نیم‌شب بکشید.» (همان، ص 21)

این واژه نیز در متن تاریخ بیهقی پرکاربرد است و ظاهراً بیهقی از واژه نماز عصر هرگز استفاده نکرده‌است. در افغانستان و غزنی امروزی نیز نماز دیگر بیشتر از نماز عصر مستعمل است.

### نماز شام: نماز مغرب

«و نماز شام فرمود سلطان تا جواب نامه حشم تگیناباد را باز نداشتند با نواخت، و به حاجب بزرگ، علی، نامه نداشتند با نواخت بسیار و سلطان توقیع کرد و به خط خویش فصلی نوشت.» (همان ص 42)

این واژه نیز در تمام متن بیهقی به جای واژه نماز مغرب استفاده شده‌است و امروزه در افغانستان و ولایت غزنی بیشتر از نماز مغرب استفاده می‌شود.

### نماز خفتن: نماز عشاء

«و مثال و نامه‌ها نبشتند و بفرستادند و خیل‌تاشی و مردی از عرب از تازندگان دیوسواران نامزد

همسانی‌های متن تاریخ بیهقی با لهجهٔ امروز مردم غزنی 81

شدند و نماز خفتن را سوی تگیناباد رفتند؛ و الله اعلم بالصواب». (همان، ص 42)  
این واژه نیز مانند سه مورد پیشین در افغانستان امروز پرکاربرد است.

## فعل

در تاریخ بیهقی افعال زیادی به‌کاررفته که امروزه در لهجهٔ فارسی ایران مورد استفاده نیست یا خیلی کم کاربرد است. این افعال به دو دسته تقسیم می‌شوند: فعل‌های مرکب و فعل‌های بسیط.

### فعل‌های بسیط

طرقیدن: به معنی ترکیدن

«گفت: خداوند را بر منظر باید نشست و یحیی و پسرانش و دیگر بندگان را بنشانند و بیستانید تا هدیه پیش آرند و دل‌های آل‌برمک بطرقد و مقرر گردد خاص و عام را که ایشان چه خیانت کرده‌اند.» (ج 2، ص 642)

این واژه با همین تلفظ امروزه در افغانستان و غزنی مرسوم است. اگرچه در متون رسمی بیشتر ترکیدن استفاده می‌شود.

اوفتادن و نیوفتادن: که در تلفظ رسمی تهران و کابل افتادن و نیافتادن تلفظ می‌شود.  
«و جز فرمانبرداری روی نیست که دشمنان بسیار داریم و متهم به علویانیم، تا از چشم این خداوند نیوفتیم.» (همان، ص 641)

### فعل‌های مرکب

گرد چیزی گشتن: جستجو کردن

«در دیگر تواریخ چنین طول و عرض نیست که احوال را آسان تر گرفته‌اند و شمه‌یی بیش یاد نکرده‌اند، اما چون من این کار پیش گرفتم می‌خواهم که داد این تاریخ را به تمامی بدهم و گرد زوایا و خبایا برگردم تا هیچ از احوال پوشیده نماند.» (ج 1، ص 10)

گرد شهر گشتن در غزل معروف مولانا هم به همین معنی است:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

امروزه در غزنی چنین ترکیباتی زیاد به کار می‌رود: «برو گردش نگرد.»

**غور دانستن:** به معنی عمیق دانستن

«هارون الرشید عاقل بود، غور آن دانست که چه بود.» (ج 2، ص 425)

این واژه امروزه کلّ افغانستان و به ویژه غزنی به همین معنی بسیار پر کاربرد است.

**نان خوردن:** غذا خوردن که در لهجه امروز ایران مرسوم است.

«رسول در اثنای نان خوردن بتازی نشاپور را بستود و این پادشاه را بسیار دعا کرد و گفت: در

عمر خویش آنچه امروز دید، یاد ندارد؛ و چون از نان خوردن فارغ شدند.» (ج 1، ص 38)

**دل شدن:** به معنی قصد و عزم (مجاز مرسل)

در لهجه امروزه غزنی: «دلّم می‌شود چنین کنم.»

**روان کردن:** روانه داشتند و گسیل کردند.

«و سه‌شنبه ششم این ماه خلعت‌ها راست کردند و درپوشیدند و پیش آمدند و امیر ایشان را

بنواخت. روز پنجشنبه هشتم این ماه روان کردند.» (ج 2، ص 478)

**بجا نیاوردن:** تشخیص ندادن

«و از امیر ماضی نامه‌یی رسید، در آن خلوت آن کار برگزارده آمد و کسی بجای نیاورد. مرا

گفت: من هر روز خالی از بهر چنین روز کنم.» (همان، ص 471)

«و خواجه احمد حسن سخن او بشنود و راه بدیه بود و درایستاد تا رقعت او به حیلّت به امیر

محمود، رضی‌الله‌عنه، رسانیدند چنان که بجای نیاورد که خواجه ساخته‌است و امیر خواجه را

مثال داد تا سخن تلک بشنود و قاضی در بزرگ بلایی افتاد.» (ص 633)

در لهجه امروزه غزنی: «من تو را بجا نیاوردم»

**دست پیش کردن:** مبادرت و اقدام کردن

«احمد ینالتگین دست پیش کرد که تمام کند و بخت و دولتش آن کار براند و برآمد.»

(ص 633)

همسانی‌های متن تاریخ بیهقی با لهجه امروز مردم غزنی 83

امروزه در غزنی اگر کسی مشغول کاری باشد و همکاری یا نفر دوم بیکار ایستاده باشد به او می‌گوید: «تو چرا دست پیش نمی‌کنی؟» یا در مقام حکایت گفته می‌شود: «من فلان کار را به تنهایی انجام دادم فلانی دست پیش نکرد.»

## حرف

چگونگی استعمال حروف در متن تاریخ بیهقی، موضوعی است که می‌تواند موضوع پژوهش‌های زبان‌شناسی بسیاری قرار گیرد. در اینجا به دلیل نبود فرصت تنها به دو نمونه اکتفا شده‌است.

### بای تأکید بر سر فعل

این ویژگی در لهجه برخی از مردم غزنی هنوز دیده می‌شود اما در لهجه امروز هرات بیشتر متداول است و از ویژگی‌های بارز لهجه مردمان این شهر به حساب می‌آید:

«پس گفت: نوباوه آورده‌اند، از آن بخوریم.» (ج 1، ص 236)

«چون پیغام بگزاردم.» (ص 229)

«حسنک قریب هفت‌سال بر دار بماند.» (ص 236)؛

«آن شور بنشانند.»

## حرف ربط

### تا حرف ربط به معنی آنگاه

«جواب او آن است که تا ایزد، عزه ذکره، آدم را بیافریده‌است، تقدیر چنان کرده‌است که ملک را انتقال می‌افتاده‌است.» (ص 151)

در محاوره امروز مردم غزنی همین حرف با همین معنی استعمال می‌شود.

## قیدها

استعمال قیدها نیز در متن تاریخ بیهقی و مقایسه آن با لهجه امروز مردم افغانستان و شهر غزنی می‌تواند موضوع دلچسبی برای تحقیق باشد. که باز هم من تنها به دو نمونه اکتفا کرده‌ام.

وار: گونه و مانند

«اسکندر مردی بود که آتش‌وار» (همان، ص 45)

**خوش خوش:** خوش به تنهایی صفت است اما تکرارش قیدساز است و به معنای آهسته‌آهسته و آرام‌آرام، قید وصف و روش. مفهوم آهسته‌آهسته و آرام معنی دقیق و کامل برای خوش خوش نیست. بعد عاطفی و حسّی معنا غایب است.

**نرم نرمک:** آهسته‌آهسته، کم‌کمک، رفته‌رفته، بی‌شتاب، به‌آهستگی، به‌آرامی.

«سارغ بازگشت و خواجه بزرگ خوش خوش به بلخ آمد.» (همان، ص 199)؛

«هره نداشتند پیل را بشتاب راندن و به گام خوش خوش میراندند و سلطان خفته بود تا نزدیک سحر و آن فرصت ضایع شد.» (ج 3، ص 935)؛

«احمد مثال داد پیادگان خویش را، و با ایشان نهاده بود، تا تن بازپس دادند و خوش‌خوش می‌بازگشتند.» (ج 2، ص 653)

## ضمایر

چگونگی استعمال ضمایر در تاریخ بیهقی نیز بسی می‌تواند موضوع پژوهش‌های زبانی و ادبی قرار گیرد. من تنها نمونه‌ای را در اینجا ذکر می‌کنم:

## جمع بستن ضمایر شخصی منفصل

### شمایان

«فردا شمایان را مثال داده آید که سوی هرات بر چه جمله باید رفت.» (ج 1، ص 42)

شما و شمایان هردو به یک معنا به کار رفته‌است:

«فردا چنان آید که هرچه از شما پرسم، جواب توانید دادن و حوالت نکنید. تا اکنون کارها سخت ناپسندیده رفته‌است و هرکسی به کار خود مشغول بوده و شغل‌های سلطان ضایع و احمد حسن شمایان را نیک شناسد.» (همان، ص 207)

امروزه در محاورات و مکاتبات مردم افغانستان و غزنی شمایان و مایان به کار می‌رود.

## کنایات

پشت دادن: روی به گریز نهادن یا روی برتافتن

«چون به دشمن نزدیک آید و حال برین جمله است، نکرده بودند احتیاط، چنان‌که بایست کرد به لشکرگاه تا خللی بزرگ افتاد و پس شبگیر خصمان بدو رسیدند و دست به جنگ بردند و نیک‌نیک بکوشیدند و پس پشت بدادند، و قوم ما از حرص آنکه چیزی ربایند، بدم تاختند و مردمان سالار و مقدمات دست بازداشتند.» (ج 3، ص 983)

امروزه در غزنی گفته می‌شود: «فلانی نیامد و پشت داد» یعنی خودش را کنار کشید؛ اعراض کرد.

سر به سر آمدن: کنایه از امری است که زیان و سود او برابر باشد. (خطیب‌رهبر به نقل از دهخدا)

«خدای، عزوجل، بر وی رحمت کند که کارش با حاکمی عدل و رحیم افتاده‌است، مگر سربه‌سر، بجهد که با ستمکاری مردی نیکو صدقه و نماز بود.» (ج 2، ص 638)

امروزه در غزنی گفته می‌شود که من نه فایده کردم و نه ضرر، سربه‌سر آمدم.

نه زن و نه مرد: کنایه از دوچهرگی

«گروهی دیگر که نه زنانند و نه مردان، و اینک این قوم نیز به سلطان رسند و او را برآن دارند که حاجب علی در میانه نباید؛ و غازی حاجب سپاه‌سالاری یافته‌است و می‌گوید: همه وی است، مرا کی تواند دید؟» (ج 1، ص 44)

این کنایه در محاورات امروز مردم غزنی به فراوانی مورد استعمال است.

چشم زخم: آزار و نقصانی که از اثر نظر بد به کسی و یا چیزی رسد. (دهخدا)

«و امروز بحمدالله کارها یک‌رویه گشت بی‌آنکه چشم‌زخمی افتد و خداوند جوان است و بر جای پدر بنشست و مرادها حاصل گشت و روزگاری سخت دراز از جوانی و ملک برخوردار باشد.» (همان، ص 47)

این ترکیب کنایی به همین معنی در محاورات امروز مردم افغانستان و غزنی مرسوم است.

86 مجموعه مقالات همایش بین‌المللی غزنه و زبان و ادب فارسی

زیر و زبر شدن: درهم و برهم شدن

«و دارا را خود ثقات او کشتند و کار زیرو زبر شد.» (همان، ص 150)

از چشم افتادن: بی قدر و منزلت شدن

«و جز فرمانبرداری روی نیست که دشمنان بسیار داریم و متهم به علویانیم، تا از چشم این

خداوند نیوفتیم.» (ج 2، ص 641)

این ترکیب کنایی به همین مفهوم امروزه در غزنی متداول است.

آبش تیره شد: بی قدر و اعتبار گشتن

«و طاهر از چشم امیر بیافتاد و آبش تیره شد.» (همان، ص 666)

### نتیجه

از این پژوهش می‌توان چنین نتیجه گرفت که متن تاریخ بیهقی، همسانی‌های زیادی با لهجه امروز مردم افغانستان به‌خصوص مردم غزنی دارد؛ که مطالعه تطبیقی آن به‌صورت کامل می‌تواند، بسیاری از گره‌های زبانی و دستوری متون کلاسیک فارسی دری را باز کند و به فهم و تفسیر دقیق‌تر این متون ارزشمند بیانجامد. امید است پژوهشگران جوان‌تر ما این‌گونه پژوهش‌ها را وجهه همت خویش قرار دهند.

### منابع

- المقدسی، شمس الدین ابوعبدالله محمد، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، لیدن 1906.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، *تاریخ بیهقی*، به کوشش خلیل رهبر، مهتاب، تهران 1388.
- صفا، ذبیح الله، *تاریخ ادبیات در ایران و در قلمرو زبان فارسی*، فردوس، تهران 1378.
- (در دسترس [http://www.jasjoo.com/books/wordbook/fa/87\(1392/8/7](http://www.jasjoo.com/books/wordbook/fa/87(1392/8/7))